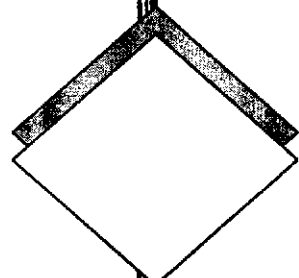
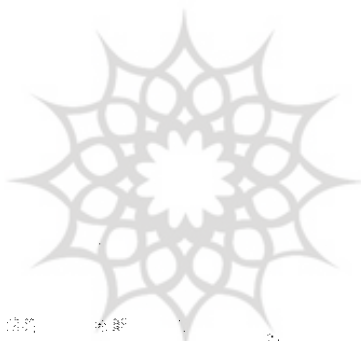


فلسفه اخلاق

هیتت تحریریه



مقدمه :

قال رسول الله عليه و آله : « انی بعثت لیا تمم مکارم الأخلاق »

فلاسفه در جستجوی وجه مشترکی میان این فضائل هستند و سعی می کنند آن قواعد متعدد را از اصول بنیادی ، مانند اصل سودمندی یا امر مطلق اخلاقی استنتاج نمایند و نظامی اخلاقی بر پا کنند .

فلسفه اخلاق نقد مفاهیم اخلاقی است و باید از تحقیق در امر واقع به عنوان یک علم و همچنین از اخلاق گرائی که دانشی در مرتبه اول است متمایز گردد .

با توجه به این مسائلی که مطرح شد اهمیت فلسفه اخلاق روشن می شود ، لذا ما در این مقاله مختصر به مسائلی درباره فلسفه اخلاق (مسائلی چون : تعریف اخلاق و علم فلسفه ، پیرایش علم اخلاق ، نظریات بعضی فلاسفه در مورد اخلاق ، امهات فلسفه اخلاق ، و بعضی مسائل دیگر) می پردازیم .

تعریف فلسفه اخلاق :

اخلاق در لغت ، جمع «خُلُق» و «خُلُق» است به معنی صفتی که در نفس انسان به صورت ملکه در آمده است و حال ممکن است پسندیده و مثبت باشد که به آن «فضیلت» می گویند و ممکن است ناپسند و منفی باشد که به آن «رذیلت» می گویند. لذا معنای لغوی اخلاق

امروزه مسائل اخلاقی به یکی از حسادترین موضوع های مورد توجه فلاسفه تبدیل شده است ، زیرا این حوزه از اندیشه بشری مباحثی را شامل می شود همچون : آزادی ، مسئولیت ، تکلیف و هویت ؛ یعنی مسائلی که در قرن حاضر دستخوش نسبی گرائی و موضوع تشکیک جدی بوده اند .

مسائلی همچون تعریف حدود اختیار و انتخاب فرد در جهانی که در آن تکنولوژی های جنگی پیشرفته و پاکسازی های قومی حرف اول و آخر را می زنند و نیز پرسشهایی در مورد نقش و مسئولیت فرد در مقابل هویت فردی و اجتماعی اش ، در شرائطی که برای حفظ آن تکالیفی در زمینه مسئولیت فردی و جمعی در قبال حقوق و آزادی های دیگران ، محیط زیست ، خانواده و جامعه که همگی در زمره مسائل اخلاقی هستند که باید مورد بازبینی و بازاندیشی قرار گیرند . لذا در این راستا مسائل اخلاقی مهمترین نقش را ایفا می کنند . معمولاً اخلاق مردم یک جامعه شامل فضائل خاص و یا ویژه ای برای رفتار است .

ولی موضوع فلسفه علم اخلاق خود علم اخلاق است.^۱

روش ورود و مطالعه در فلسفه اخلاق :

به دو روش عمده میتوان فلسفه اخلاق را مورد مطالعه قرارداد :

۱- روش تاریخی : این روش در واقع محور اصلی مطالعه فیلسوفان هستند و بحث ها و تحلیل ها پیرامون آراء فلاسفه است . ۲- روش مسئله محور : در این روش در واقع محور اصلی بحث ها یکی از موضوعات عمده فلسفه اخلاق است و نظریات فلاسفه حول همان موضوع بیان شده است . مفاهیمی که در فلسفه اخلاق به کار می روند مفاهیم انتزاعی هستند؛ چون مثل مفاهیم فلسفه ما یزاء عینی ندارد .

سیر فلسفه اخلاق در غرب :

فلسفه اخلاق در قرن ۵ (ق.م) با سقراط^۱ آغاز شد که همچون یک پیامبر دنیوی مأموریت خود را در این کتاب می دید که پیرامون خود را آگاه کند که به اعتقاد عقلانی و اعتقادات و اعمال خود محتاج اند .

در خلال دو هزار سال از تاریخ فوت ارسطو در قرن ۴ (ق.م) تا ظهور فلسفه جدید در قرن ۱۷ تعلقات متفکران اخلاقی ، به تدریج از

فضائل و ردائیل است که در انسان به صورت ملکه در آمده اند .

اما در اصطلاح ، اخلاق به سه معنا استعمال می شود : ۱- صفت نفس پایدار ۲- صفت ناپایدار و زودگذر ۳- صرف حالات یا ملکات خوب و پسندیده . در رابطه با اخلاق سه علم متفاوت وجود دارد : ۱- علم اخلاق ۲- فلسفه علم اخلاق ۳- فلسفه اخلاق .

تعاریف این علوم :

علم اخلاق : علمی است که ردائیل و فضائل را بر می شمارد و راه های کسب فضائل و دفع ردائیل را به ما می آموزد .

فلسفه علم اخلاق : علمی است که از تاریخچه ، روش ، موضوع و جایگاه علم اخلاق بحث می کند .

فلسفه اخلاق : علمی است که از مبادی تصویریه و تصدیقیه در علم اخلاق بحث می کند .

فرق فلسفه اخلاق با فلسفه علم اخلاق در این است که اولاً روش فلسفه اخلاق روش فلسفی است ولی روش فلسفه علم اخلاق نقل و مشاهده است . ثانیاً موضوع فلسفه اخلاق مبادی تصویریه و تصدیقیه علم اخلاق است

۱- محسن غرویان ، فلسفه اخلاق از دیدگاه اسلام

اخلاق در قرون هفدهم و هجدهم: در طی قرون هفدهم و هجدهم تعداد بی شماری از نظریه های اخلاقی اصیل و با ارزش منتشر شد. بهترین شیوه برای بررسی این دوران این است که شباهت های نظریه های گوناگون را در نظر گرفته و بر همین اساس آن ها را دسته بندی کنیم. این کار فلاسفه هر عصر را در ارتباط با یکدیگر و با حلقه حاکم بر آن دوران، قرار می دهد. با در نظر گرفتن فلاسفه اخلاق و تقسیم آن ها به چهار گروه اصلی، به خوبی می توان عمده ترین آموزه ها را به گونه کاملاً قابل قبولی مورد اشاره قرار داد. این چهار نظریه عبارتند از: ۱- نظریه پردازان قانون طبیعی ۲- عقل گرایان

فلسفه اخلاق بریتانیا در قرن نوزدهم: در آغاز قرن نوزدهم، سه یا چهار خط فکری وجود داشت که با یکدیگر رقابت می کردند ۱- اخلاق الهیاتی: که مبتنی بر اراده الهی و وعده به حیات پس از مرگ بود ۲- نفع گرایی: که در آغاز در قالب الهیاتی و سپس در شکل دنیواش که به وسیله «بتنام» بنیان گرفت ۳- خودگسری: که در سنت بریتانیایی از زمان «هابز» قوی بود ۴- طبیعت گرایی؛ که در نیمه

اخلاق نظری به اخلاق عملی گرائید و در این دوره (دوره یونانی مآبی و رومی) حوزه های فلسفه جدیدی مثل شکاکیت، رواقی، اپیکوری و نو افلاطونی در علم اخلاق پیدا شد که بیشتر به تعالیم دینی شباهت داشت.

اخلاق در قرون وسطی: پیدایش فلسفه مسیحی که ترکیبی است از افکار یونانی و رومی با آئین یهود عناصر دینی دیگر، در تاریخ، حوزه جدیدی به وجود آورد. در فلسفه مسیحی اولیه، عدالت و خود مختاری. فلسفه رواقی و تلاش فلسفه افلاطونی برای رجوع به منشأ کل موجودات با اعتقاد یهودی به خدای شخصی ترکیب شد و دو سرچشمه معیار اخلاق، یعنی، عقل انسان و اراده خداوند در کنار هم قرار گرفت.^۲

اخلاق در رنسانس: تحقیق درباره فلسفه اخلاق از قرن چهاردهم تا شانزدهم، بر اندیشه اخلاقی سنتی مبتنی بود. در حالی که سنت ارسطویی در این منطقه، مخصوصاً بر دانشگاهها حاکم بود، با وجود این، علاقه شدیدی به آرمان های اخلاقی افلاطونی رواقی و تاجد کمتری، اپیکوری وجود داشت.

۱- Socrates

۲- صانعی دره بیدی، فلسفه اخلاق در تفکر غرب

نوکاتی، نوهگلی، و انوع گوناگون مارکسیسم استخراج میشد؛ لذا اولین اخلاق کلیسایی روحانی بود و دومین گرایش در فلسفه اخلاق قرن بیستم، با انواع اخلاق ارزش شناسی شکل گرفته است روحانی بود و دومین گرایش مهم آن است، از سوی انسان گرائی شکل گرفت که در اروپای غربی نویسنندگان گوناگون به شیوه های متفاوت از آن دفاع کردند. آخرین گرایش در فلسفه اخلاق در قرن بیستم که در طی نیمه اول این قرن بسیار پرنفوذ بوده، اخلاق موضعی نامیده می شود که غالباً به عنوان « اخلاق جدید » به این مکتب اشاره می شود.^۱

مکاتب اخلاقی:

به طور کلی مکاتب اخلاقی به سه گروه عمده تقسیم می شوند:

(۱) مکاتب اخلاقی که ما بآزاء حقیقی برای

اخلاق نمی شناسد.

(۲) مکاتب اخلاقی که منشأ آنها از طبیعت

الهام گرفته است.

(۳) مکاتب اخلاقی که منشأ آنها متا فریزیکی

و عقلانی است و اما گروه اول سه مکتب

را شامل می شود: ۱- مکتب اخلاقی هیوم

قرن، اسپنسر* و داروین به آن حیات مجدد دادند

فلسفه اخلاق قاره اروپا در قرن نوزدهم: این

دوره تفکر اخلاقی با مبنا قرار دادن اخلاق

کانت به دست فیشته** آغاز، و بار د بنیادی

آن به وسیله نیچه*** به پایان رسید. با این که

اختلاف فلاسفه این قرن فراوان و عمیق است

در این عقیده متفقند که اخلاق کانتی بسیار

انتزاعی، عقلانی و خشک است و در عین

حال اخلاق سودگرایانه نیز بسیار منحط و

زمینی است. خط مشی کلی این ها تلاشی بود

که اخلاق را به نوعی از استعداد انسانی پیوند

زنند که خیر عالی تری برای انسان در پی

داشته باشد؛ تا زندگی ایی فلسفی به روشنی

سامان داشت و تعداد انگشت شماری از

نظریات و برداشت های متفاوت از آن به چشم

می خورد؛ مانند: اخلاق کلیسایی روحانی،

ارزش شناسی ها، گونه های مختلف انسان

گرائی و سرانجام، اخلاق وضعی. این

گرایشهای عام با دیدگاههای اخلاقی ای همراه

بود که از سنت نوار سطونی، نوتوماسی،

* Darwin.

** Fichte.

*** Nietzsche.

۱- لارنس سی بکر، تاریخ فلسفه اخلاق غرب

مکان و امثال آن است. اگر کسی مثل کانت وجدان را پشتوانه اخلاق بداند باز هم اخلاق مطلق خواهد بود. مشی ارسطویی در اخلاق نیز منتهی می شود، اخلاق دینی نیز به معنای اعم کلمه مطلق است زیرا دین خدا یکی بیش نیست.

(۲) تلازم میان سعادت و کمال: همانطور که ارسطو قائل به ملازمه بین سعادت و کمال است، از دیدگاه اسلام نیز بین سعادت و کمال ملازمه است و این دو باید هم باشد.

(۳) برجستگی خود شناسی و خود سازی: در اسلام توجه فراوانی به خودشناسی شده است تا آن جا که این امر معادل خداشناسی آمده است و این سخن پیامبر اکرم (ص) بسیار معروف است که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

(۴) تعلیم و تربیت و اخلاق اسلامی بعد هدایتی دارد: توجه به بعد هدایتی اخلاق اسلامی بسیار اهمیت دارد و این امری است که در نظامهای اخلاقی دیگر کمتر دیده می شود و یا اصلاً به چشم نمی خورد.

(۵) برجستگی بعد عقلانی در اخلاق اسلامی: که از لا به لای نظریات فلاسفه اسلامی

و پیروانش ۲- مکتب اخلاقی اصالت الاجتماعیهها ۳- مکتب اخلاقی متکلمان اشعری.

گروه دوم شش مکتب عمده را شامل می شود:

۱- مکتب اخلاقی لذت گرائی ۲- مکتب اخلاق اصالت نفع ۳- مکتب اخلاقی عاطفه گرائی ۴- مکتب اخلاقی تطور گرائی هربرت اسپنسر ۵- مکتب اخلاقی قدرت طلبی نیچه ۶- مکتب اخلاقی ژان ژاک روسو

گروه سوم پنج مکتب عمده را شامل می شود:

۱- مکتب اخلاقی کانت ۲- روش اخلاقی کلیسیان ۳- روش اخلاقی رواقیان ۴- روش اخلاقی سقراط و افلاطون ۵- روش اخلاق ارسطو.

مکاتب اخلاقی از همان آغاز علوم اخلاق بوسیله ارسطو تا قرن معاصر.

ویژگیها و محتوای اخلاق از دیدگاه اسلام:

(۱) مطلق بودن اخلاق اسلامی: بیشتر مکاتب اخلاق تا کنون اصول اخلاقی را ثابت و مطلق فرض کرده اند؛ زیرا سرچشمه اخلاق هر چه باشد نتیجه اش مطلق بودن اخلاق است؛ همچنین بر اساس قضاوت عقل و حسن و عقلی، اخلاق مطلق است زیرا حکم عقل ناظر بر واقعیت ها است و فراتر از محدوده زمان و

رشد هماهنگ همه ارزشها و ابعاد وجودی انسان نیز توجه کرده تا بدین ترتیب از ارزشها به وجود آید و به دنبالش نظمی حاصل شود و سیمای اخلاقی و روحی انسان زیبا گردد.^۱

(۹) خلاصه نظریات بعضی فلاسفه غرب در فلسفه اخلاق:

(۱) سقراط: به نظر سقراط فائده جوئی و لذت و خوشی اساس اخلاق است و این جز با حکمت و اخلاق عقلانی حاصل نمی شود و سعادت هرگز به معنای هر چه بیشتر داشتن نعمتهای مادی نیست. او رسالت خود را در این می دید که مردم را به مراقبت نفس وادار نماید و آنان را از طریق تحصیل حکمت و فضیلت به عالی ترین مراتب نفس برساند.

(۲) افلاطون: یکی از نظریات او این است که اگر آدمی بداند زندگی خوب چیست؟ خلاف عمل نمی کند. او معتقد بود که مردم باید در دو چیز تعلیم داده شوند: ۱- عادات فاضله ۲- قوای ذهنی و عقلی در فراگیری ریاضیات و فلسفه. یکی از

نقش عقل در اخلاق اسلامی بسیار واضح است.

(۶) برجستگی طولی و عرضی: تعلیم و تربیت اسلامی از جهت طولی و عرضی گستردگی دارد. گستردگی طولی آن به معنای تداوم آن در طول زندگی انسان است و گستردگی عرضی آن عبارت است از همگانی بودن آن.

(۷) برتری در زمینه اهداف، روشها و ارزشها: در مورد اهداف می توان یادآور شد که اخلاق اسلامی، خداپرستی و قرب به خدا را در رأس اهداف خود قرار داده است و در تعلیم و تربیت اسلامی از روشهای موثری بهره گرفته می شود. برتری و ارزش این روشها در عمل به اثبات رسیده است و ارزشهایی که در اخلاق اسلامی مطرح شده اند از اهمیت والایی برخوردارند؛ مانند: ایمان، تقوا، دانش و جهاد.

(۸) رشد تدریجی و هماهنگ همه ارزشها و ابعاد وجودی انسان: می توان این امر را نیز به عنوان ویژگی اخلاقی به حساب آورد که تکامل انسان را تدریجی و مرحله ای دانسته، نه یکباره و دفعی؛ و به

^۱ ابوالقاسم خوشحال، امهات فلسفه اخلاق

خوب یا بد مستقیماً به عهده خود انسان است، نه بر عهده جامعه.

(۷) کانت: او معتقد است که علم اخلاق مهمترین موضوع فلسفه است و حتی برای اثبات وجود خدا از دلایل اخلاقی و عقل عملی استفاده می کند نه از براهین عقل نظری. او قائل به این است که: اخلاق مستلزم آن است که آدمیان به تناسب فضیلت و تقوی خود پاداش داده شوند ولی در زندگی عادی غالباً کسانی که متقی و با فضیلت نیستند خوشبخت تر و کامیاب تر از دیگران هستند، لذا پاداش حقیقی اخلاق در این زندگی حاصل نمی شود؛ بلکه در حیاتی دیگر است که آدمی به پاداش و کیفر حقیقی رفتار خود می رسد. خلاصه این که او برای فعل اخلاقی سه شرط قائل است: ۱- ارادی باشد. ۲- عقلانی باشد. ۳- به انگیزه احساس تکلیف و احترام به وظیفه عقلی انجام پذیرد.

ارکان اندیشه و فلسفی او «مطلق انگاری» است.

(۳) ارسطو: نظریه او به «نظریه اعتدال» معروف است. او بر اساس طبیعیات نفس انسان را دارای سه قوه شهویه، غضبیه و عاقله می داند و هر کدام معتدل بماند «فضیلت» و هر کدام خارج شود، «رذیلت» است.

(۴) اریستیپوس: نظریه او به لذت گرائی شخصی معروف است. او لذات را بالاترین خیرات می داند و می گوید: لذات صورت طبیعت است و هیچ گونه حیاء و شرم در اخلاقیات راه ندارد.

(۵) کلیون: آن ها معتقد بودند که اساساً عالم شر است و آدمی باید برای شایسته زیستن از شرکت کردن در آن کناره گیری کند و اگر کسی در این عالم در پی رستگاری است باید آن را در درون خود جستجو کند و فضیلت جز این نیست.

(۶) رواقیون: آن ها معتقد بودند که فضیلت در اراده جای دارد یعنی فقط اراده است که خوب یا بد است. آنها مردم را به آزاد سازی نفس از تمایلات و شهوات توصیه می کردند. تأکید داشتند که مسئولیت،